گفت‌وگوی احمد غلامی با علی فردوسی درباره «حاج سیاح و کشف آزادی: چند جستار درباره تبارشناسی سوژه مدرن در ایران»

برپاسازی جهان درخور

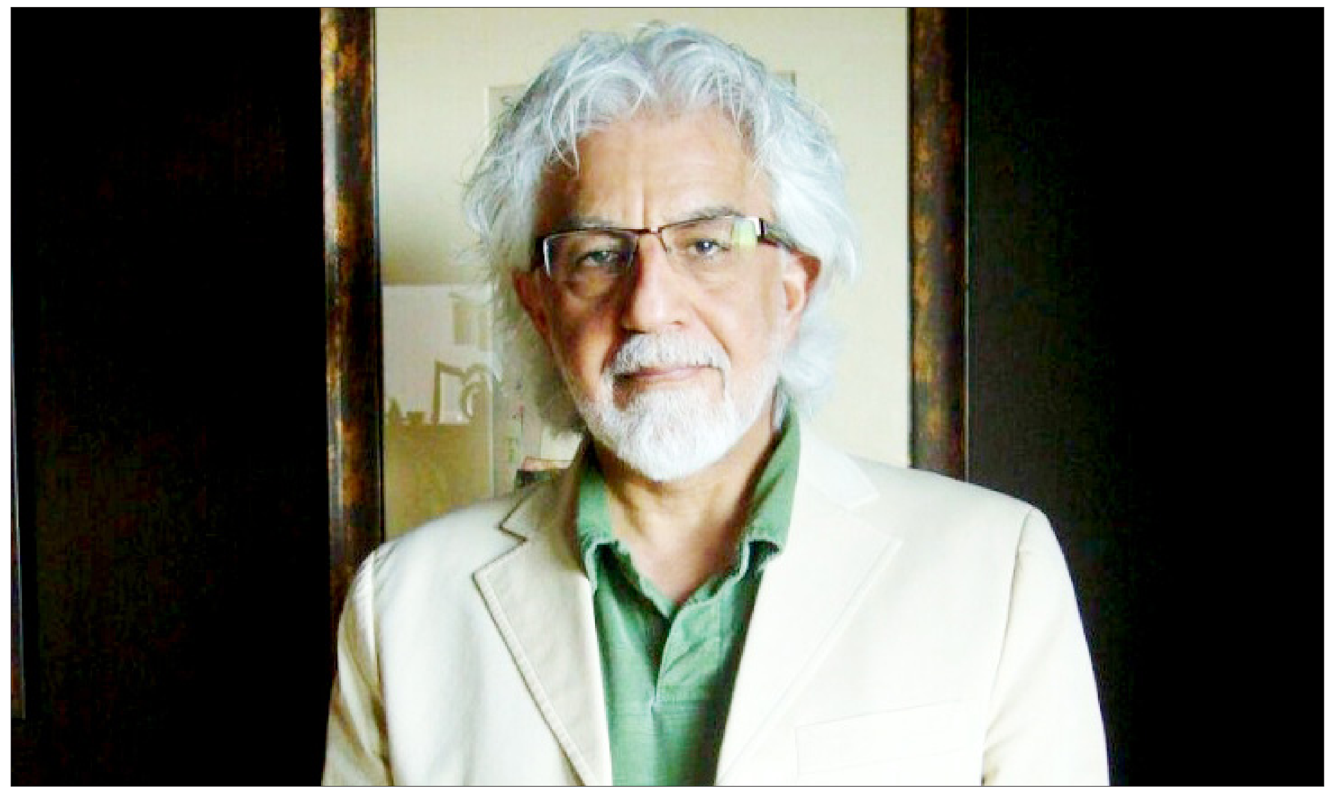

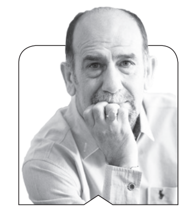

«حاج سیاح و کشف آزادی» چند جستار از علی فردوسی درباره تبارشناسی سوژه مدرن در ایران است که در آن حاج سیاح را در میان نسل اول روشنگران ایرانی متفاوت و دارای جایگاهی یگانه می‌داند؛ از این منظر که در ارتباط با مدرنیت در ایران و در خارج کار میدانی کرده است. اگر کارهای آخوندزاده و ملکم‌خان نوعی نظریه‌پردازی و طرح برنامه‌های فلسفی و سیاسی است، یادداشت‌ها و سفرنامه‌های حاج سیاح انطباعات روزمره او است که از تجربه بی‌واسطه جهانِ دیگر شکل گرفته است. تجربه‌ای که به قول فردوسی، «نخستین تجربه شخصانی» از مدرنیت است. علی فردوسی در این جستارها قصد دارد تکوین سوژه مدرن ایرانی را به میانجی حاج سیاح و سیاحت‌هایش مورد بررسی قرار دهد و معتقد است این سوژه همچنان در جست‌وجوی جهانی درخور است که بتواند زیست‌جهان خود را در آن برپا کند. به مناسبت انتشار کتاب «حاج سیاح و کشف آزادی» با علی فردوسی، استاد تاریخ و علوم سیاسی، درباره این کتاب و تبارشناسی سوژه مدرن در ایران به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

شما در پیشگفتار کتاب «حاج سیاح و کشف آزادی: چند جستار درباره تبارشناسی سوژه مدرن در ایران» نوشته‌اید به توصیه صادق چوبک کتاب «خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت» را خوانده‌اید. از صادق چوبک، این داستان‌نویس بی‌نظیر ایرانی خاطرات چندانی وجود ندارد، آیا مایلید از دیدار و گفت‌وگوهای خود با چوبک بیشتر بگویید؟

اکنون که با نام چوبک آغاز کردید، بگذارید بگویم که بسیار خرسندکننده است که می‌بینم کسی که خودش هم در این راه گام می‌زند او را به باور من به‌درستی «یک داستان‌نویس بی‌نظیر ایرانی» می‌داند. فکر کنم این تعبیر که «سردترین زمستان‌ها زمستان ناسپاسی است» از شکسپیر باشد. من این تعبیر را در بُن استخوانم می‌فهمم، و گمانم این است که بیشتر مصیبت‌هایی که انسان می‌کشد، که ما می‌کشیم، از ناسپاسی است، از سپاس را به نشانی درستش تحویل ندادن.

همان‌گونه که می‌دانید یکی از دلیل‌هایی که خاطرات چندانی از چوبک نداریم این است که او شخصاً خیلی معاشرتی نبود، و خیلی هم بی‌مداهنه حرفش را می‌زد، و اصلاً دوست نداشت خودش از نوشته‌هایش معروف‌تر باشد، برعکس جلال، یا گلستان، و خیلی‌های دیگر. فکر می‌کرد نویسنده نباید شارح اثر خودش باشد و اگر باید دنبال اثرش راه بیفتد و مصاحبه و توضیح هم بدهد کارش را درست انجام نداده است. یکی از پارادوکس‌های نویسندگی چوبک همین است که او در عین حال که انسان را گرفتار «ایمان بد» می‌دانست، بسیار به توانایی‌های عقلی همان انسان احترام می‌گذاشت. واقعاً باور داشت که می‌تواند با نویسندگی‌اش انسان را آزاد کند. آدم‌های قصه‌های چوبک بیشترشان سرانجام آدم‌های مظلومی هستند که خودشان ابزار ظلم خودشان هستند. چوبک دارد ما را به خودمان نشان می‌دهد، که یعنی ما را به‌مثابه سوژه مخاطب قرار می‌دهد تا ما را به‌مثابه ابژه نشانمان بدهد. ولی چون حکم صادر نمی‌کند و محکوم نمی‌کند چندان قابل نقل‌قول کردن و افسانه‌پردازی و تذکره‌نویسی نیست.

اصلاً قصد نداشتم این‌همه درباره چوبک حرف بزنم، بی‌آنکه به پرسش شما پاسخ مستقیمی بدهم. راستش، من چندین بار در نشریه‌های ایرانی، داخل و خارج، خاطره‌هایی از چوبک روایت کرده‌ام. کتابی هم دربارهٔ او نوشته‌ام با عنوان «زندگی علیه مرگ: یادنامه‌ای برای صادق چوبک» که در آن برخی از خاطره‌هایم با او یا نزد او را گزارش کرده‌ام، و در بازار هست.

شما از میان روشنفکران ایرانی از سه چهره میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، میرزا فتحعلی آخوندزاده و محمدعلی محلاتی معروف به حاج سیاح نام می‌برید و از این میان، میرزا محمدعلی محلاتی را به دلیل سیاحت در بسیاری از کشورهای دنیای مدرن و مهم‌تر از آن سفر به بسیاری از شهرهای ایران و مواجهه رودررو با مردم، از دیگران متفاوت و به‌نوعی سرسلسلهٔ مدرنیت ارزیابی می‌کنید و بهای بیشتری به تجربه زیسته می‌دهید، در حالی که میرزا ملکم خان در تاریخ معاصر ایران خاصه دوره مشروطه نقش مهم‌تر و مؤثرتری داشته است. چرا حاج سیاح را دارای جایگاهی خاص در مدرنیته ایرانی می‌دانید؟

مراد من رتبه‌بندی این سه تن در ارتباط با نقش مستقیمشان در جنبش مشروطه به‌مثابه جدیدسازی دستگاه حکومتی و سازوکار حکمرانی نبود. من جنبش مشروطه را معادل مدرنیت نمی‌بینم. مدرنیت در هر یک از ابعادش بسا فراخ‌تر و پرملاط‌تر است از هر حرکت سیاسی تا چه رسد به امر حکومتی که خودش وجهی است از امر سیاسی. در نهایت شاید بشود مشروطه‌خواهی را یکی از برنامه‌ها یا کارهای سوژهٔ مدرن دید. می‌شود گفت مدرنیت سهمی در آن جنبش داشت، حتی می‌شود گفت که سوژه مدرن در درون این جنبش می‌کوشید تا راستای امر سیاسی را به‌سوی برنامهٔ تاریخی خودش خم کند. اما جنبش مشروطه آشکارا یک حرکت التقاطی بود، با گرایش‌هایی که همگی به یک میزان در این راستا ردیف نمی‌شدند، و نتیجهٔ کار هم آن چیزی نشد که سوژه مدرن لازم داشت. ما این را در سندی که از این جنبش درآمد می‌بینیم. آنچه به‌اصطلاح «متمم قانون اساسی مشروطه» خوانده می‌شود آشکارا چند رگه است، و به‌جای ابتناء بر حقوقی که متقدم بر هر مسلک و مرامی است، با نامشروطیت این امر شروع می‌شود، و آن را تثبیت می‌کند. اصل اول متمم قانون اساسی، همان‌گونه که می‌دانید، اسلام و «طریقهٔ حقه جعفریه اثنی عشری» را مبنا قرار می‌دهد، و نه آنکه مانند، مثلاً قانون اساسی آمریکا، مبتنی باشد بر مفهوم «حقوق سلب‌ناشدنی»، که متقدم هستند بر هرگونه تعلق جزیی، مرامی یا قومی، یا هرچه. اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه می‌آید و به این تقدم امر مذهبی بر امر سیاسی وجه اجرایی و یک بازوی مقتدر با حق وتو می‌دهد.

جهان سیاسی درخور سوژه مدرن جهانی است که در آن امر الهیاتی از امر سیاسی جدا شده باشد، نکته‌ای که اسپینوزا در رساله معروفش که به فارسی هم ترجمه شده روی آن انگشت می‌گذارد. بدون این جدایی، آنچه ما به‌واقع داریم «حقوق» نیست بلکه «اجازه» است. این مسلماً مبنایی نبود که بشود امر سیاسی را در راستای مقتضیات مدرنیت روی آن سازمان‌دهی کرد. برای همین، امر مدرن ناگزیر به‌نوعی «تقلب» شد، یعنی پیش‌برد اقتضائات خودش بیرون از چارچوب …

آن مربوط است را ظاهری و سطحی و نشانه انحراف و غرب‌زدگی و ولنگاری و مصرف‌گرایی دانستن و محکوم کردن آن‌ها، بیشتر بیانگر دوآلیسم فکری نهفته در این طرز قضاوت است. مدرنیته امری نیست که فقط توی جمجمه یا توی قفسه سینه اتفاق می‌افتد …

[illegible]

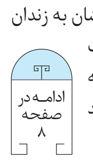

دست آخر

ایده‌هایی درباره «حاج سیاح و کشف آزادی» علی فردوسی

حق‌الیقینِ حاج سیاح

شیما بهره‌مند

یکی از ایده‌های اساسیِ «حاج سیاح و کشف آزادی: چند جستار درباره تبارشناسی سوژه مدرن در ایران»، شاید این باشد که مدرن‌نشدنِ جامعه (ساختارهای جامعه) مترادفِ مدرن‌نشدنِ سوژه نیست. فراتر از آن، اساساً «رنج سوژه مدرن در ایران همین است که در یک جامعه مدرن زندگی نمی‌کند». علی فردوسی معتقد است اینکه از ظهور سوژه مدرن در ایران یک قرن و نیم می‌گذرد، معادل آن نیست که قدمت مدرنیت در جامعه ما نیز همان مدت است. از اینجاست که مورد منحصربه‌فردِ حاج سیاح در تبارشناسی روشنگری و مدرنیت ایرانی، جایگاهی تکین پیدا می‌کند. «حاج سیاح از همان لحظه ورودش به ایران درگیر برسازی جهانی است که متناظر یا برابرایستای او است» و از آنجا که «تاریخ مدرن چیزی نیست جز تاریخ سوژه مدرن»، پس واقعیتِ حیرت‌آور این است که سوژه مدرن در ایران برخلاف همتایان غربی‌اش هنوز پس از یک قرن و نیم نتوانسته زیست‌جهان درخور خود را بسازد و از این‌رو به باور فردوسی «تاریخ سیاسی ایران در این دوره چیزی جز تاریخ این ناتوانی نیست» و ایران تنها وقتی قرار خواهد گرفت که این سوژه زیست‌جهانِ درخور خود را برسازد. با این وصف، نسبت سوژه مدرن با قدرت اهمیت بنیادی پیدا می‌کند و از همین‌رو است که میشل فوکو «مسئله سوژه» را پیش می‌کشد و در پروژه تبارشناسی سوژه مدرن، هدف خود را نه تحلیلِ صرف قدرت، بلکه پرداختن به تاریخی می‌داند که انسان‌ها را به سوژه تبدیل کرده است: «موضوع عمومی پژوهش من سوژه است نه قدرت». از این منظر، فوکو از تحلیل مستقیم و بی‌واسطه قدرت روی برمی‌گرداند و با یک انحرافِ خلاقانه، نقطه عزیمتِ فهم روابط قدرت را مقاومت در برابر قدرت تعریف می‌کند: شناساییِ اَشکالِ مقاومت برای گسیختن این روابط. از دیدِ فوکو انواع این مقاومت‌ها یا مبارزات نه حمله به نهادهای قدرت، بلکه به تکنیک یا شکلِ قدرت است: شکل قدرت که خودش را بر زندگی روزمره‌ای که به فرد هویت می‌بخشد اِعمال می‌کند، و در یک کلام، شکلی از قدرت که افراد را به سوژه بدل می‌کند. اما مقصود فوکو از «سوژه»، هم به معنای منقادِ دیگری بودن است و هم به معنای مقید به هویت خود بودن به واسطه آگاهی. و این هر دو معنا حاکی از وجودِ نوعی قدرت است. فوکو سه نوع مبارزه را شناسایی می‌کند؛ مبارزه علیه اَشکال سلطه، علیه استثمار و علیه انقیاد به معنای سوژه‌شدگی و تسلیم. اگرچه این سه نوع در طول تاریخ درهم آمیخته‌اند، اما در هر دوره یکی بر انواع دیگر غلبه دارد و در دوران مدرن نیز به تعبیر فوکو، مقاومت در برابر انقیاد به نحو فزاینده‌ای اهمیت پیدا کرده است. حاج سیاح با سیاحت یا به تعبیرِ علی فردوسی، «کشف آزادی» به‌عنوان یک ایرانی، با دورشدن از مرزهای عینی جغرافیایی و تجربه بیرون، شکافِ در آگاهی را درک کرد و به سوژه مدرن بدل شد. اما این درکِ بیرون به قولِ حاج سیاح در قامتِ «پوینده‌ای به دنبال دانش، نه به دنبال باختن خود» روی داد که می‌کوشد از هرگونه انقیاد رهایی یابد. کشفِ آزادی از سوی حاج سیاح به‌صورت «انتقال مدلول از مفهوم آزادی به تجربه شخصی» اتفاق می‌افتد. «حاج سیاح نخستین رعیت ایرانی است که آزادی را در وجود خودش، یعنی در خویشتن‌اش، در تألیف جان و جسم‌اش، و نه‌فقط در فکر و نظر سیاسی‌اش تجربه کرده است». از این‌رو، فردوسی کشف …

[illegible]

… نیست که ما چیستیم، بلکه نفی و رد آن چیزی است که هستیم. باید فرد را از اَشکال انقیاد رها سازیم و اَشکال جدیدی از سوژگی برسازیم که با انتقاد از «خود» یا به تعبیر فردوسی، «عزل خود» آغاز می‌کند.

*** در این یادداشت از کتاب «میشل فوکو: فراسوی ساخت‌گرایی و هرمنوتیک»، هیوبرت دریفوس و پل رابینو، ترجمه حسین بشیریه، نشر نی، استفاده شده است.**

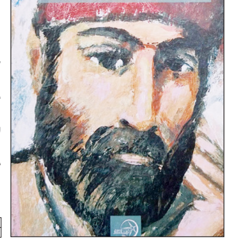

حاج سیاح و کشف آزادی
چند جستار درباره تبارشناسی سوژه مدرن در ایران
علی فردوسی
انتشارات نوین انتشار

شیرازه

بازخوانی فاجعه اولتیماتوم روسیه به ایران

صداهای مردم

پارسا شهری

پاییز و زمستانِ ۱۲۹۰، درست صدویازده سال پیش، امپراطوری روسیه تزاری به بهانه‌ای بی‌پایه و اساس دو اولتیماتوم به دولت وقت ایران داد که هر دو اهانت‌بار خطاب به ارکان نظام نوپای مشروطه بود. اما جالب‌تر از آن، شیوه سیاست‌ورزی اهل سیاست در این ماجراست که در رخدادهای دیگر نیز تکرار شد و آرمان نهچیری در کتاب «نمایشگهی باشد این روزگار: بازخوانی فاجعه اولتیماتوم روسیه به ایران» تصویری از این سیاست‌ورزی و ماجرای تاریخی این فاجعه ارائه می‌کند. «این تکرار در تاریخ معاصر ما، برخلاف گفته مشهور مارکس، نه یک بار به صورت تراژدی و دیگربار به صورت کمدی که همواره به شکل تراژیکش رخ داده، زیرا نتیجه اجتناب‌ناپذیر و منطقی بازتولید شرایطِ عینی و ذهنی تقریبا مشابه بوده است، نه پیامد احضار نمایشی سنت‌های متحجر یا بازگویی تصنعی افتخارات دورانی سپری‌شده. قهرمانان این تراژدی‌ها جامه خویش را به تن داشتند، نه ردای عاریتی اسلاف‌شان را؛ خود را حامل شایسته و برگزیده سرنوشتی مقدر و رهرو راهی مقدس و برحق می‌پنداشتند، نه مقلدِ صرفِ همتایان پیشین‌شان. ارائه خوانش تازه‌ای از ماجرای اولتیماتوم و نقش‌آفرینی بازیگران داخلی آن بهانه‌ای است برای به چالش کشیدن خودبرحق‌پنداری این شیوه سیاستمداری». از دیدِ نهچیری «یکی، و فقط یکی، از عوامل پیدایش و تداوم این چرخه تراژیک تاریخ‌نگاری سهل‌انگارانه، تبلیغی و مغرضانه است. آنگاه که گفتار مفتریان سنجهٔ داوری درباره خدمت و خیانت بازیگران تاریخی باشد، هوچی‌گری شجاعت به شمار می‌آید و واقع‌بینی بزدلی، متظاهران و فرقه‌گرایان ارج ببینند و کسانی که، به …

[illegible]

… گویا هنوز درنیافته است که سیاست عرصه مبارزه برای دستیابی به ممکنات است و به‌جای بازآفرینی امر واقع به شرح‌وبسط آرزوهایش می‌پردازد و توجه نمی‌کند که شکاف میان زندگی واقعی و زندگی آرمانی چندان است که هرگاه کسی واقعیت را به آرمان بفروشد به‌جای پایستنِ خویش راه نابودی را در پیش می‌گیرد، همانا نه از سیاست چیزی نمی‌داند و نه از تاریخ».

نمایشگهی باشد این روزگار
بازخوانی فاجعه اولتیماتوم روسیه به ایران
آرمان نهچیری
نشر کتاب مان